

## متن پرسش

سلام بر استاد طاهرزاده: بنده مباحثی که حول روایت «ان العبد اذا اختاره الله لامور عباده...» مطرح فرموده اید و نظر مخالفین را در سؤال و جواب شماره‌های ۳۸۹۵۶ و ۳۸۹۶۷ و ۳۸۹۸۵ و ۳۸۹۹۹ و ۳۹۰۵۴ و ۳۹۰۶۷ و ۳۹۱۰۳ و ۳۹۱۰۵ و ۳۹۱۴۹ پیگیری و مطالعه کردم. از آن جهت که احساس می‌کنم بحث، کمی از محل اصلی‌اش خارج شده است نکته‌ای را که به ذهنم می‌رسد بیان می‌کنم و اگر حضرت عالی یا کاربران محترم صلاح دیده و قابل توجه دانستند، آن را مد نظر قرار دهند. گاهی ما مطلبی را بتمامه از روایت اخذ می‌کنیم (همان گونه که در مسائل تعبدی که عقل و تجربه در آن راه ندارند، این گونه عمل می‌شود) این جاست که آن نکته‌ی معرفتی، وجودا و عدما تابع روایت است و از این رو، بایستی سند و دلالتش در حدی باشد که قابلیت احتجاج عند الله داشته و به عبارتی آن روایت بایستی «سندا» و «دلالة» حجت باشد. در مقابل، گاهی مطلبی از معارف الهی را از راهی دیگر اتخاذ می‌کنیم و برای اطمینان بیشتر و از باب تأیید مطلب توسط روایت، به کلام منسوب به ائمه علیهم السلام مراجعه می‌کنیم. روشن است که در گونه دوم، این چنین نیست که آن نکته معرفتی از صفر تا صد تابع روایت باشد و همین که مورد نهی معتبر امام معصوم قرار نگرفته باشد، اعتماد به آن بلا اشکال است؛ به عنوان نمونه می‌توان تشکیک را مثالی برای نوع دوم دانست. بنده احساس می‌کنم اساسا مطلبی که مورد کلام و بحث و گفتگو قرار گرفته است در دسته دوم قرار می‌گیرد و اگر بخواهیم این بحث را در جایگاه خود مطرح کنیم این چنین می‌توان بیان نمود: نقطه اصلی استدلال عبارت است از این که: وقتی خدای متعال عبدی از عبادش را برای هدایت خلق اختیار و نصب می‌کند (همان طور که طبق ادله معتبری که در مبحث ولایت فقیه مطرح شده، ولی فقیه را منصوب از جانب شارع می‌دانیم) از آن جهت که از وی هدایت عبادش را تکوینا و تشریعا خواسته، بهره‌ای از کشف حقایق به وی عطا می‌کند (و یا در نگاهی دیگر، وی به درجه‌ای از کشف وجود راه می‌یابد) که فوق بهره‌ای است که دیگرانی که امر هدایتشان به دست آن عبد مختار است از آن بهره برده‌اند و در یک کلام، دیگران آن بهره از کشف حقایق را نخواهند داشت. حال در کنار این نکته، ما به روایتی برخورد می‌کنیم که فرموده «ان العبد اذا اختاره الله لامور عباده...» که اتفاقا سندش به خاطر رفع یا مجهول بودن راویانش نه در کتاب شریف کافی مورد اعتماد است و نه در کتاب خصال و دلالتش نیز جای بحث و گفتگو دارد، به نظر شما با این روایت چه کنیم؟ آیا سندش در حدی است که بتوان آن را معیار اسناد محتوایش به امام دانست؟ آیا دلالتش به گونه‌ای است که بتوان به روشنی (و بدون دخالت قرائن خارجی و تنقیح مناط) به موضوعی دیگر سرایتش داد؟ پاسخ منفی است ولی آیا اگر این روایت

را در دست نداشته باشیم، از آنچه با مقدمات حکمی - معرفتی به دست آورده ایم چشم بپوشیم؟ پاسخ مجدداً منفی است. حال در کنار آن نکته ای که تحت عنوان نقطه اصلی استدلال گفته شد، سوال دیگر آنست که به این روایت در حدّ مؤید هم نمی توان نگریم؟ اساساً مستند ما این روایتی که خالی از اعتبار سندی است نخواهد بود (بر فرضی که بابتی مستقل در اعتبارسنجی این نوع روایات باز نکنیم) ولی آیا نمی توان در حدّ مؤید و باز تأکید می کنم در حدّ مؤید، احکام این روایت را با تنقیح مناط به موضوعی مثل فقیه با لحاظ تشکیک سرایت داد؟ به نظر می رسد این نتیجه را با توجه به چند مقدمه بتوان به دست آورد: اولاً: مناط این که خدای متعال قدرت کشف خاص و ویژه را به این عبد مختارش داده، عبارت از «اختیاره لهدایة العباد» است و این، همان مناطی است که در فقیهی که در عصر غیبت انتخابش کرده نیز موجود است. ثانیاً: سنخ سپردن هدایت در عصر غیبت به دست فقیه از همان سنخ هدایت در عصر حضور است که حضرت امام نیز فرمودند: «ولایت فقیه همان ولایت رسول الله» است. ثالثاً: امر هدایت، امری است وجودی و تشکیکی. حال و با توجه به سه مقدمه فوق، چرا نتوانیم آن امر وجودی را به شکل ضعیف تر بر موضوعی مسانخ جاری بدانیم؟ جمع بندی عرض بنده آن است که: اولاً: این روایت باشد یا نباشد به خاطر آن چه تحت عنوان «نقطه اصلی» ذکر شد، فقیه در عصر غیبت را کاشف حقایقی فوق کشف عادی بشری می دانیم. ثانیاً: در این نحوه مواجهه، روایت را منشأً یک نظریه قرار نداده ایم (چرا که سندا مخدوش و دلالتا قابل بحث است) ولی به کلی هم کنارش نمی گذاریم و اتفاقاً وقتی به دلالتش رجوع می کنیم با تنقیح مناط واضح، می توان آن را برای نکته ای که به کمک عقل و شواهد وجدانی خارجی به دست آورده ایم موید بدانیم. امید است عزیزانی که به صورت های مختلف در نقد نظر جنابعالی وارد شدند، متوجه مقصد اصلی شما شده باشند. با تشکر

#### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: این که در کلمات جنابعالی نوعی سعه صدر در میان است، جای خوشوقتی است و همان طور که فرمودید شایسته بود که رفقا جوانب مختلف روایات را مدّ نظر قرار دهند به خصوص که تعجب بنده آن است که چرا منتقدین به بحث آن طور که شایسته است مانند شما و یا مانند کاربر محترم سؤال شماره ۳۹۱۷۲ جوانب موضوع را در نظر نمی گیرند. آیا نسبت به آنچه عرض شد معنای نفی اطلاق عصمت چهارده معصوم پیش می آید؟ یا وسعت هدایت الهی را گوشزد می کند برای رهبرانی که امور مسلمین را به عهده دارند؟ مشکل برداشت اشکال کنندگان آن است که گمان می کنند وقتی در آن روایت از عصمت سخن می گوید، منظور مطلق عصمت است که مسلماً مربوط به چهارده معصوم می باشد. ولی از این نکته غفلت می شود که خداوند اگر جهت امور مسلمین کسی را انتخاب کرد، مدد های خاصی به آن شخص می دهد به همان معنای «شرح صدره» که در یکی از جواب ها عرایضی در این مورد شده. خداوند در قرآن به پیامبر خود «صلی الله علیه و آله» می فرماید: «وَ

أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل/۴۴) به این معنا که ای پیامبر! ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا تو مبین انواری برای مردم باشی که بر آنها نازل شده است. و این حکایت از آن دارد که نسبتی بین آنچه بر پیامبر نازل شده است و آنچه بر مردم نازل شده است، در میان است، هرچند مسلم مراتب آن که همان تشکیکی بودن قضیه است، محفوظ می‌باشد. آیا انقلاب اسلامی از همین جنس نیست که اصل آن در زیر سایه اسلام، به صورت تفصیلی بر قلب حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نازل شده و به صورت اجمال بر قلب مردم نازل گشته و حضرت امام همان حقیقتی از انقلاب را که بر قلب مردم نازل شده است تبیین می‌کنند؟ این جا بود که عرض شد نیاز است تا با درک جایگاه تاریخی روایات نسبت به امروزمان به تمدن نوین اسلامی بیندیشیم. در این مورد باز تأکید می‌شود در رابطه با نسبت بین ولیّ فقیه و امام معصوم که جایگاهی است غیر از جایگاه مرجع تقلید؛ خوب است به سؤال و جواب شماره ۳۹۱۷۲ رجوع شود. موفق باشید